

"لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ"

ترجمہ اشتباه آیات قرآن مجید سر آغاز انحرافات بزرگ

اکراه به معنی فشار

فشار مترادف سختی

تصور نبود سختی مستمسک لایابالی گری

دوره دکتری علوم قرآن و حدیث

استاد: خانم دکتر سیدہ فاطمہ حسینی میر صفی

دانشجو: سعید قاضی پور (پزشک)

(بہار ۹۶)



۵.....	مقدمه :
۵.....	واژه شناسی (عربی به فارسی - مترادف فارسی)
۶.....	معنای اکراه به فارسی
۶.....	معنی اکراه در لغت نامه دهخدا
۷.....	معنی اکراه در فرهنگ فارسی عمید
۷.....	معنی اکراه در دانشنامه اسلامی
۷.....	معنی اکراه در فرهنگ معین
۸.....	ترجمه غلط اکراه به نبود سختی
۸.....	مفهوم شناسی "لا اکراه فی الدین"
۱۱.....	تفاوت اکراه و اجبار
۱۱.....	اقسام اکراه
۱۲.....	مورد اکراه
۱۳.....	شأن نزول
۱۵.....	مخاطب آیه
۱۵.....	بحث درباره نسخ آیه
۱۷.....	بررسی تفسیر لا اکراه فی الدین
۱۷.....	بررسی برداشت حکم تکوینی
۱۸.....	بررسی اقوال چهارگانه حکم تشریحی
۲۰.....	علت این که در دین اکراه نیست
۲۱.....	لغو بودن اکراه و اجبار بر عقیده
۲۲.....	تذکر
۲۲.....	آیات مرتبط
۲۳.....	تذکری دیگر
۲۴.....	تفسیر آیه در آینه تفاسیر
۳۱.....	تذکری دیگر
۳۱.....	پاسخ به شبهه

منابع و مأخذ : ۳۵

مقدمه :

یکی از مشکلات انتقال مفاهیم به زبان های دیگر ترجمه می باشد و این معضل در انتقال از عربی به دیگر زبان ها به دلیل جامعیت زبان عربی بیشتر است و ترجمه تحت اللفظی از رسایی لازم برخوردار نخواهد بود و گاهی ترجمه اشتباه یک کلمه سرآغاز برداشت های غلط و انحرافات بزرگ می گردد از آن جمله در واکاوی علت برداشت غلط نبود سختی در دین و ترویج لا ابالی گری به استنباط غلط از ترجمان عبارت "لا اکراه فی الدین" از مضمون آیه شریفه می رسیم که اکراه با معنای اجبار ترجمه فشار داشته و از آنجا که در فارسی فشار مترادف سختی بکار می رود در مسیر انتقال مفهوم آیه شریفه به فارسی زبانان برداشت غلط نبود سختی حاصل شده است و این خود مثالی مهم در اهمیت لزوم ترجمه توضیحی قرآن مجید می باشد که در مقاله پیش رو به ابعاد شکل گیری مورد مطروحه می پردازیم.

واژه شناسی (عربی به فارسی – مترادف فارسی)

اکراه

هُ عَلِي لَامِر

اِكْرَاهًا (اکراهاً) (ک ر ه) ۱- او را به زور به کاری واداشت ملزم ساخت .

هُ ۲- او را به کاری خلاف میل وی وادار کرد .

از فرهنگ الفبایی الرائد جبران مسعود ، ج ۱، ترجمه دکتر رضا انزایی نژاد

اکراه

كِرَاهٍ : بدمنظر - زشت

الکراهه : کراهت داشتن از چیزی - زمین سخت و سفت

الکَره و الکُره : دوست نداشتن - نفرت داشتن - ابا داشتن از چیزی - چیزی که انسان جبراً آنرا انجام دهد و بقولی اگر کاف ضمه داشته باشد بمعنی مجبور کردن خود انسان خودش را می باشد و اگر فتحه داشته باشد مجبور کردن دیگری انسان را می باشد .

اَكْرَهَ : فلاناً علی الامر ، او را به انجام کاری مجبور کرد

از المنجد الطلاب - ترجمه محمد بندرریگی

اکراه : به کار خلاف میل واداشتن کسی را .

از اقرب الموارد-

اکراه : حَقْد

از معجم المعانی عربی عربی

معنای اکراه به فارسی

کسی را بزور و ستم بکاری واداشتن ، کسی را خلاف میل او بکاری مجبور کردن

۱- (مصدر) ناخوش داشتن ناپسند داشتن . ۲- کسی را به بزور بکاری وا داشتن به ستم بر

کاری داشتن . ۳- (اسم) ناخواست فشار زور . یا به اکراه . بنا خواست بزور .

معنی اکراه در لغت نامه دهخدا

به ناخواه و ستم بر کاری

اکراه کردن

کراهیت نمودن بیمیلی نمودن

- اکراه داشتن ؛ کراهیت داشتن . مکروه داشتن . مستکره شمردن . بد شمردن . زشت داشتن . بیمیل بودن . (از یادداشت مؤلف).

معنی اکراه در فرهنگ فارسی عمید

اکراه

۱. (فقه) کسی را به زور و ستم به کاری واداشتن ، کسی را خلاف میل او به کاری مجبور کردن .
۲. بی میلی .
۳. تنفر .

معنی اکراه در دانشنامه اسلامی

اکراه

اکراه به معنای واداشتن کسی با تهدید و زور به کاری می باشد . بحث اکراه در بیشتر باب های فقهی اعم از عبادات ، عقود ، ایقاعات و احکام مطرح شده که به محورهای مهم آن اشاره می کنیم .

اکراه عبارت است از وادار کردن فرد بر کاری که اگر بیم از زیان مادی ، معنوی و یا جسمی ناشی از تهدید اکراه کننده نبود ، آن را انجام نمی داد . تحقق اکراه در چهار موضوع با توجه به تعریف تحقق اکراه منوط به چهار چیز است : ۱. تهدید اکراه کننده (مُکْرَه) نسبت به مال .

ناظم الاطباء : عدم رضامندی . عدم میل و عدم رغبت .

معنی اکراه در فرهنگ معین

(فرهنگ فارسی معین) نفرت و ناپسندی و کراهت . (ناظم الاطباء) . (امص) ناخواست . فشار . زور . (فرهنگ فارسی معین).

اکراه

۱- (مص م.) ناپسند داشتن . ۲- (ا.) فشار ، زور.

اکراه

ناپسند داشتن . فشار ، زور .

مترادف : فشار و سختی !؟ *سرآغاز اشتباه*

ترجمه غلط اکراه به نبود سختی

- اکراه و اجبار در پذیرش دین
- اکراه و کراهت (در مسیر دین هم نیست چون قلبی است) در اعمال دین موضوعیت و مقبولیت ندارد .
- اکراه و کریه و زشتی در دین نیست .

(غلط) سهله و سمحه اکراه و سختی در اعمال دین نیست که خلاف قد تبیین الرشد من الغی و قبول و رشد و کمال انسانی است. (در دین فشار و سختی نیست از فرهنگ معین ایراد ، شکل گرفته است)

(اجبار نیست به معنی مجاز هست نمی باشد) و (در دین سختی و فشار نیست غلط است)

مفهوم شناسی "لا اکراه فی الدین"

اکراه :

گره و گره - یکی است مثل - ضَعْف و ضَعْف - و نیز گفته اند گره - سختی و مشقتی است که از خارج وجود انسان بانسان میرسد و با اکراه بر او تحمیل میشود ولی گره - آن سختی و رنجی است که از ذات انسان به او میرسد و او آنرا زشت میداند و از آن اکراه دارد که بر دو گونه است :

اول - آنچه را که از روی طبع مکروه میشود .

دوم - آنچه که از جهت عقل یا شرع زشت و مکروه شمرده میشود .

از این روی صحیح است که انسان در مورد یک چیز بگوید : من آنرا می خواهم ولی از آن اکراه دارم ، به این معنی که از جهت طبع و سرشت آنرا می خواهم و اراده می کنم ولی از ناحیه عقل یا شرع زشت و مکروهش میدارم یا از جهت عقل و شرع می خواهم و از ناحیه طبع و سرشت بدش می دانم و گفت :

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ - ۲۱۶/ بقره) یعنی از روی طبع کشتن را بد می دانید ، سپس آنرا در آیه دیگر بیان کرد و گفت : وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ - ۲۱۶/ بقره) یعنی تا انسان حال و کیفیت چیزی را نداند بر او واجب نمیشود که اکراه یا محبت خود را در مورد آن چیز در نظر بگیرد و معتبر بداند . کراهت : در دو معنی کراهتی که از خارج به انسان تحمیل می شود یا از ناحیه طبع و عقل و شرع زشت است درباره هر دو بکار میرود یعنی در (کره و کره) ولی استعمال و بکار بردن آن در معنی - کره - بیشتر است ، خدای تعالی گفت :

وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ - ۳۲/ توبه).

وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ - ۳۳/ توبه) .

وَ إِنِّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ - ۵/ انفال).

أُيْحَبُ أَحَدِكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ - ۱۲/ حجرات).

آیه اخیرا آگاهی و هشدار است بر اینکه خوردن گوشت برادر چیزی است که نفس آدمی بر زشت شمردن و کراهت آن سرشته شد هرچند که انسان آنرا بخواهد و قصد کند (یعنی غیبت کردن) و گفت :

لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا نِسَاءَ كُرْهًا - ۱۹/ نساء) که - کرها - هم خوانده شده .

اکراه : در واداشتن انسان به چیزی است که آنرا زشت میدانند ، در آیه :

وَ لَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَىٰ الْبِغَاءِ - ۳۳/ نور) که نهی از واداشتن) جوانان به چیزی است که هم کره است و هم کره [یعنی هم با سرشتشان و عقل و شرع مغایرت دارد و هم مشقتی است که به آنها تحمیل میشود].

صاحب قاموس القرآن در مفهوم شناسی اکراه چنین می نویسد :

کراه : (بر وزن فلس و قفل) ناپسند داشتن و امتناع . " کراه الشئ " کراه و کراهه : ضد احبّه " ایضا کراه (بفتح اول) بمعنی ناپسند شدن است . " کراه الامر : قبح " . لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کراه المجرمون . انفال : ۸ .

تا حق را ثابت و باطل را ابطال کند هر چند گناهکاران ناپسند دارند .

در صحاح ، قاموس ، مصباح ، مفردات و اقرب نقل شده : کراه بفتح اول ناپسندی و مشقتی است که از خارج بر شخص وارد و تحمیل شود و بضمّ اول مشقتی که از درون و نفس انسان باشد .

این مطلب مورد تأیید قرآن مجید است زیرا فقط در سه جا کراه بضمّ اول آمده که هر سه راجع بمشقت نفسی و درونی است کتب علیکم القتال و هو کراه لکم . بقره : ۲۱۶ .

و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کراه و وضعته کراه . احقاف : ۱۵ .

کراه بفتح اول پنج بار بکار رفته و ظاهرا همه از خارج است . مثل فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کراه . فصلت : ۱۱ . باسماها و زمین گفت : بیائید با رغبت یا کراهت یعنی حتما باید فرمان برید اگر بر رغبت نباشد مجبورید .

یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم أن ترثوا النساء کراه . نساء : ۱۹ .

از آنجا که بحث اکراه در بیشتر باب های فقهی اعم از عبادات ، عقود ، ایقاعات و احکام مطرح شده مفهوم شناسی آن از منظر فقها می تواند کمک شایانی به پیشبرد همه جانبه ی بحث کند .

اکراه عبارت است از وادار کردن فرد بر کاری که اگر بیم از زیان مادی ، معنوی و یا جسمی ناشی از تهدید اکراه کننده نبود ، آن را انجام نمی داد .

با توجه به تعریف تحقق اکراه منوط به چهار چیز است :

۱ . تهدید اکراه کننده (مُکْرَه) نسبت به مال ، جان یا آبروی اکراه شونده (مُکْرَه) یا بستگان

او .

۲ . باور مُکْرَه به توانایی مُکْرَه بر عملی ساختن تهدید خود .

۳. عارض شدن بیم بر مکره از ناحیه مکره .

۴. عدم سلب قصد فعلم از مکره .

تفاوت اکراه و اجبار

در اکراه ، مکره هر چند از عمل مورد اکراه ناخشنود است ، لیکن آن را با اراده و قصد انجام می دهد ؛ بدین معنا که برای دفع ضرر ، دست به عمل اکراهی می زند ؛ هر چند اختیار به مفهوم خشنودی از عمل ، از وی سلب می گردد مانند ریختن شراب در حلق کسی یا فرو بردن سر روزه دار در آب با قهر و غلبه . افزون بر این ، تحقق اکراه منوط به تهدید و حصول خوف است ، برخلاف اجبار .

البته در کلمات فقها اجبار به جای اکراه ، بسیار به کار رفته است ؛ با این تفاوت که واژه اجبار بیشتر در موارد اکراه به حق که از سوی حاکم شرع ، مولا و مانند آن دو که از نظر شرع دارای ولایت هستند ، صورت می گیرد ، و واژه اکراه ، بیشتر در موارد اکراه به ناحق به کار رفته است .

اقسام اکراه

اکراه به دو قسم تقسیم می گردد :

۱. اکراه به حق : از آن بیشتر به اجبار تعبیر می شود ، مانند اجبار محتکر توسط حاکم شرع بر فروش کالای احتکار شده یا اجبار خودداری کننده از ادای دین یا حقی بر ادای آن .

این نوع اکراه بدون شک ، مشروع است ، بلکه ماهیت آن از نظر شرع به اکراه بر نمی گردد ؛ زیرا اثر اکراه که پس از این خواهد آمد بر آن بار نمی شود . بنابراین اگر حاکم شرع فردی را به طلاق همسرش مجبور کند طلاق صحیح واقع می شود .

۲. اکراه به ناحق : اکراه به ناحق عبارت است از اکراه از روی ستم بیشتر موارد کاربرد اکراه در فقه ناظر به این قسم است که حرام و غیر مشروع است .

مورد اکراه

متعلق اکراه یا قول است ، مانند اکراه بر عقد یا ایقاع همچون بیع و طلاق و یا فعل ، مانند اکراه بر ارتکاب جنایت یا اتلاف مال دیگری .

: الدین (.دین: (بکسر اول جزا . طاعت

این دو معنی از جمله معنای دین است که در صحاح و قاموس و مجمع و مفردات نقل شده و در مجمع از امام باقر علیه السلام روایت کرده که دین بمعنی حساب است " مالک یوم الدین " یعنی صاحب روز حساب است . در قاموس دین را محاسب و جزا دهنده گفته است .

راغب می گوید : شریعت را باعتبار طاعت و فرمانبری دین گویند و آن مانند ملت و طریقه است لیکن انقیاد و طاعت در آن ملحوظ می باشد . طبرسی در ذیل آیه ۱۹ آل عمران میگوید : طاعت و انقیاد را دین گفته اند زیرا که طاعت برای جزاست (یعنی خداوند بطاعت پاداش خواهد داد) قول طبرسی در وجه تسمیه از قول راغب بهتر است .

علی هذا شریعت را از آن جهت دین گفته اند که در آن طاعت و پاداش هست .

ناگفته نماند این کلمه در قرآن مجید به معنی جزا و شریعت و طاعت آمده است و از آن ملت نیز تعبیر شده است مثلاً در آیه " قل إني هداني ربي إلى صراط مستقيم ديناً قيماً مله إبراهيم حنيفاً انعام : ۱۶۱ . بشریعت اسلام دین و ملت هر دو گفته شده است . همچنین است آیه " ... و ما جعل عليكم في الدين من حرج مله أبيكم إبراهيم هو سماكم المسلمين " حج : ۷۸ .

جاهایی که "دین" به معنی جزا آمده مثل "مالک یوم الدین" فاتحه : ۴ . " إذا متنا و کنا تراباً و عظاما

أنا لمدينون " صافات : ۵۳ . " فلولا ان كنتم غير مدينين ترجعونها إن كنتم صادقين " واقعه : ۸۷ . " و إن عليك اللعنه إلى يوم الدين " حجر : ۳۵ . " إنما توعدون لصادق و إن الدين لواقع " ذاریات : ۶ . در این گونه موارد می توان دین را به معنی حساب نیز دانست و آن با جزا متقارب است .

و مواردی که دین به معنی قانون و شریعت است مثل " لا إكراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی " بقره : ۲۵۶ . " هو الذی أرسل رسوله بالهدی و دین الحق " توبه : ۳۳ .

و جاهایی که به معنی طاعت و بندگی آمده مثل "دعوا الله مخلصین له الدین" یونس : ۲۲ . عنکبوت : ۶۵ . لقمان : ۳۲ . "أمرت أن أعبد الله مخلصا له الدین" زمر : ۱۱ . دین در این گونه موارد به معنی اطاعت و بندگی است و آیه اخیر در این معنی کاملا روشن است و کلمه أعبد قرینه آن می باشد .

"إن الدین عند الله الإسلام" آل عمران : ۱۹ . منظور از آیه چنانکه گفته اند فقط دین اسلام نیست بلکه تمام ادیانی است که بوسیله پیامبران عرضه شده یعنی همه ادیان یکی است و یک سخن گفته اند و آن تسلیم شدن بحق و خداست و اختلاف مختصری که ادیان داشته اند در اثر اختلاف زمان و اختلاف رشد و استعداد بشر است و گرنه همه تسلیم بحق را گفته اند . فرق میان دین و شریعت در "شرع" دیده شود .

"ما کان لیاخذ أخواه فی دین الملک ... " یوسف : ۷۶ . یعنی یوسف نمی توانست در قانون پادشاه مصر برادر خویش را بگیرد و پیش خود نگاه دارد .

دین در جمله (لا اکراه فی الدین) همان خطوط کلی و اصول آن است نه منهج و شریعت ، یعنی فروع فقهی و حقوقی و ولایی ، زیرا در فروع دین بعد از قبول اصل آن ، اکراه و اجبار هست ؛ بخشی از این اکراه در پوشش امر به معروف و نهی از منکر ظهور می کند که از انزجار قلبی آغاز شده و تا قتل متخلف پیش می رود .

شان نزول

می گویند آیه درباره مردی از انصار نازل شد که دارای غلامی سیاه رنگ بنام "صبیح" بود و این مرد غلامش را به پذیرفتن اسلام مجبور می کرد (از مجاهد) . سدی می گوید : این آیه درباره مردی از انصار که نامش "ابا الحصین" بود نازل گشت و این مرد دو پسر داشت و تجار شام به مدینه آمدند و روغن آورده بودند وقتی خواستند از مدینه بازگردند دو پسر ابی الحصین نزد آنها رفتند و آنها این دو پسر را بکیش خود که نصرانیت بود دعوت و تبلیغ کردند و هر دو پسر ، نصرانی شدند و بشام رفتند خبر به پدر آنها رسید و او رسول اکرم را در جریان گذاشت . پس این آیه نازل شد و رسول اکرم فرمود : " خداوند آن دو پسر را دور کناد که آنان اول دسته ای هستند که پس از هدایت به اسلام ، کافر شدند " ابوالحصین از اینکه پیامبر اکرم بدنبال آنها نفرستاد ناراحت شد تا این آیه نازل شد :

"فلا و ربك لا يؤمنون - الایه" (نه ، قسم بخدای تو که اینان ایمان نمی آورند) بعضی می گویند : زنی از انصار بچه اش نمی ماند و پس از بدنیا آمدن می مرد . این زن کودکان یهودی را شیر می داد پس از آنکه اسلام آمد در میان یهودیان جمعیتی از انصار بودند و وقتی یهودیان بنی النضیر کوچ کردند در آنها جمعی از انصار بود . مردم گفتند یا رسول الله پدران ما و برادران ما با اینانند . پس این آیه کریمه نازل شد و حضرت فرمود خویشاوندان و دوستانتان را مخیر کنید اگر خواستند شما را انتخاب کنند پس بمانند و اگر یهودیان را انتخاب کردند پس باید بروند .

لذا شهید مطهری در کتاب آزادی انسان (از دبیرخانه بینش مطهر صفحات ۹۴ و ۹۵) آورده است که : در شأن نزول آیه (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی) ، نوشته اند : عده ای از انصار (یعنی مردم مدینه از اوس و خزرج) ، قبل از اینکه پیغمبر اسلام به مدینه تشریف بیاورند ، بچه هایشان را نزد یهودی ها می فرستادند ، چون آنها نسبت به بت پرست های مدینه متمدن تر بودند و بعضی از ایشان (ده ، بیست نفر) ، سواد خواندن و نوشتن هم داشتند ، برعکس اعراب بت پرست که سواد خواندن و نوشتن نداشتند ؛ اغلب ، بچه هایشان را پیش آنها می فرستادند که تربیت شوند و چیزهایی یاد بگیرند . این بچه ها وقتی که می رفتند پیش یهودی ها ، می دیدند که ثقافت و فرهنگ آنها نسبت به پدر و مادر و قبیله خودشان خیلی بالاتر است ؛ به آنها علاقه مند می شدند و احیاناً به دین ایشان در می آمدند .

وقتی که اسلام به مدینه آمد ، بت پرست ها مسلمان شدند ، ولی اکثر یهودی ها به دین خودشان باقی ماندند ؛ الا عده کمی که آنها هم مسلمان شدند . در میان بچه هایی که تحت تربیت یهودی ها بودند ، عده ای به همان دین یهود باقی ماندند ، تا قضیه بنی النضیر پیش آمد . قرار شد که بنی النضیر ، در اثر خیانت و نقض عهد و پیمانی که کرده بودند ، مهاجرت و جلای وطن کنند و از آنجا بروند . بچه های انصار که به اینها علاقه مند و با اینها محشور بودند ، و حتی دینشان را هم انتخاب کرده بودند ، گفتند : اگر بناست اینها بروند ، ما هم با اینها می رویم . پدرها خواستند مانع آنها شوند ، گفتند : شما حق ندارید بروید ، شما باید بمانید و باید هم مسلمان شوید . آمدند پیش پیغمبر اکرم (ص) ، فرمود : نه ، "باید" ندارد ، شما اسلام را بر آنها عرضه کنید ؛ اگر پذیرفتند پذیرفتند و اگر نپذیرفتند ، ما اسلام اجباری هرگز نمی خواهیم : (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی) دیگر اکنون حقیقت آشکار شده است ، راه هدایت از راه ضلالت آشکار است ؛ اگر کسی راه هدایت نگیرد ، جز بیماری چیز دیگری نیست .

مخاطب آیه

در اینکه این آیه درباره چه دسته ای است ۵ قول است :

- ۱- درباره اهل کتاب فقط که از آنها "جزیه" گرفته می شد (از : حسن، قتاده و ضحاک)
- ۲- درباره همه کفار ولی پس از آن با آیه قتال نسخ شد (از سدی)
- ۳- مراد این است که اگر کسی پس از جنگ وارد اسلام شد نگوید که به اکراه ، اسلام را پذیرفته است زیرا پس از جنگ وقتی به میل و رضای خودش مسلمان شد اسلامش درست است و او مجبور نبوده است (از : زجاج)
- ۴- این آیه درباره دسته ای معین از انصار نازل شد همانطور که از ابن عباس نقل کردیم .
- ۵- هدف ، دسته مخصوصی نیست بلکه بطور کلی معنای آیه این است که در دین که یک مسئله اعتقادی و قلبی است ، اکراه و اجبار نمی باشد و بنده ، آزاد و مخیر است و اگر کسی را به گفتن شهادتین مجبور نمایند و او هم بگوید این گفتن ، دین نیست و متقابلاً کسی را مجبور کنند و کلمه کفر آمیز بگوید ، کافر نخواهد بود زیرا ایمان و کفر مربوط به زبان نیست و به قلب و باطن بستگی دارد و مقصود از دین هم همان دین معروف یعنی اسلام است یعنی دینی که خدا ، آن را برگزیده است .

بحث درباره نسخ آیه

یکی از مباحثی که در مورد آیه شریفه مطرح است این است که این آیه نسخ شده است . لذا پیش از ورود به تفسیر آیه شایسته است که به این موضوع بپردازیم .

در این خصوص دو قول وجود دارد :

این آیه نسخ شده است .

این حکم قبل از آن بود که پیامبر مأمور به جنگ و قتال با اهل کتاب شود ولی این حکم نسخ شد و آیات براه دستور جنگ با مشرکان را به رسول اکرم داد و همچنین ابن مسعود و ابن زید می گویند که آیه قتال و وجوب جهاد این آیه را نسخ کرد ، پس ای گروه معتقدند که این آیه توسط آیات جهاد و قتال نسخ شده است . به ویژه این آیات :

فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم

و قاتلوا في سبيل الله

چنان که بعضی بر عکس ، با تمسک به (لا اکراه فی الدین) اصل جهاد را ویژه زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت ولی عصر (عج) دانسته اند .

این آیه نسخ نشده است :

استاد مطهری در این خصوص به دو دلیل استناد کرده اند :

دلیل نخست : نسخ وقتی است که دو آیه با یکدیگر ضدیت کامل داشته باشند نه ضدیت در برخی حالات یا افراد ؛ مثلاً اگر دلیلی می گوید با کفار نجنگید ! و بعد دلیلی آمد و گفت که با کفار بجنگید ! در این جا نسخ انجام شده است . اما در عام و خاص یا مطلق و مقید که تضاد کاملی بین دو گزاره نیست ، نسخ صورت نمی گیرد .

دلیل دوم : برخی عام ها و مسائل ، تخصیص پذیر [و به مقتضای مقام ، نسخ پذیر] نیست . از جمله مواردی که مصداق ظلم باشد ؛ زیرا قبح ظلم ذاتی است و نمی توان بدی آن را مقید یا منسوخ اعلام کرد . بنابراین خداوند در ذیل آیه ۱۹۰ بقره که حکم قتال را مقید به جنگ کردن از سوی مشرکین کرده است (و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم) می فرماید : " و لا تعتدوا إن الله لا یحب المعتدین " ؛ پس این که خداوند فرموده است تجاوزکاران را دوست ندارد ، عاملی است که نتوان حکم یاد شده را با آیات سوره توبه ، نسخ اعلام کرد ؛ زیرا خداوند همیشه تجاوزکاران را دوست ندارد و این مساله قابل نسخ و تخصیص نیست .

یکی از شواهد بر اینکه این آیه نسخ نشده ، تعلیلی است که در خود آیه است ، و می فرماید : "قد تبین الرشد من الغی " ، "رشد" و "غی" از هم جدا شده اند و معقول نیست آیه ای که می خواهد این آیه را نسخ کند فقط حکمش (حرمت) را نسخ کرده ، ولی علت حکم باقی بماند و اینکه می بینیم علت حکم باقی مانده برای اینکه مساله روشن شدن "رشد" از "غی" در اسلام چیزی نیست که برداشته شود ، پس آیه : "فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم" "۱" یا آیه "و قاتلوا فی سبیل الله" "۲" چون نمی تواند در ظهور حقانیت دین اثری داشته باشد ، پس آن وقت نخواهد توانست حکمی را که معلول این ظهور است بردارد .

و اصلاً چه ارتباطی میان آیات جهاد با آن مسأله هست ؟

و به عبارتی دیگر در آیه شریفه ، جمله "لا اکراه فی الدین" این طور تعلیل می شود ، که چون حق روشن است ، بنا بر این قبولاندن حق روشن ، اکراه نمی خواهد ، و این معنا چیزی است که حالش قبل از نزول حکم قتال و بعد از نزول آن فرق پیدا نمی کند پس روشنایی حق ، امری است که در هر حال ثابت است و نسخ نمی پذیرد .

بررسی تفسیر لا اکراه فی الدین

در جمله : " لا اکراه فی الدین " ، دین اجباری نفی شده است ، چون دین عبارت است از یک سلسله معارف علمی که معارفی عملی به دنبال دارد ، و جامع همه آن معارف ، یک کلمه است و آن عبارت است از "اعتقادات" ، و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد ، چون کاربرد اکراه تنها در اعمال ظاهری است ، که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی (مکانیکی) ، و اما اعتقاد قلبی برای خود ، علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد و محال است که مثلاً جهل ، علم را نتیجه دهد ، و یا مقدمات غیر علمی ، تصدیقی علمی را بزاید .

و در اینکه فرمود : " لا اکراه فی الدین " ، دو احتمال هست :

الف) جمله خبری باشد و بخواهد از حال تکوین خبر دهد ، و بفرماید خداوند در دین اکراه قرار نداده و نتیجه اش حکم شرعی می شود که : اکراه در دین نفی شده و اکراه بر دین و اعتقاد جایز نیست .

ب) جمله ای باشد انشایی و بخواهد بفرماید که نباید مردم را بر اعتقاد و ایمان مجبور کنید ، در این صورت نیز نهی مذکور متکی بر یک حقیقت تکوینی است ، و آن حقیقت همان بود که قبلاً بیان کردیم ، و گفتیم اکراه تنها در مرحله افعال بدنی اثر دارد ، نه اعتقادات قلبی .

بررسی برداشت حکم تکوینی

برخی (لا اکراه فی الدین) را مانند "لا جبر و لا تفویض" دانسته اند که برای اخبار از حقیقت خارجی و تکوینی گفته شده و به حکم کلامی اشاره دارد نه فقهی ؛ یعنی امور اعتقادی و قلبی ، حق یا باطل ، با اکراه پدید نمی آید ، زیرا پس از تحقق مقدمات علمی و اقامه برهان ، خود به

خود تصدیق علمی حاصل می شود و پس از تصدیق علمی ، فرد عالم با اراده قلبی به آن ملتزم می گردد و تصدیق قلبی و اعتقاد ، به وجود می آید ، بنابراین ظنّ هم نمی تواند زمینه حصول اعتقاد شود ، چه رسد به صرف تصور و خیال ، چنان که براساس (و ان الظن لا یغنی من الحق شیءاً) ظنّ ، اثر حقی ندارد .

تحمیل ، تهدید ، تشویق و تطمیع نیز تنها بر قوه خیال اثر گذارده و نقش اکراه و تحریک ، تهییج و تسکین روانی و برای جبران محرومیت‌های روانی یا جلوگیری از طعین‌های نفسانی یا دفاع از غرور است ؛ گرچه همین تخیلات می تواند اساس زندگی بعضی افراد باشد ؛ مانند مدگرایی که زندگی خیالی است ، پس "اکراه" زمینه ساز یقین علمی هم نیست ، چه رسد به اعتقاد قلبی .

احتمال اخبار آیه از حقیقت خارجی و تکوینی صحیح نیست ، زیرا (قد تبین الرشد من الغی) به منزله علت (لا اکراه فی الدین) است ، در حالی که طبق احتمال یاد شده ، مناسب است که گفته شود اکراه در دین نیست ، چون عقیده فقط از راه مخصوص خود به دست می آید نه از روی اکراه و اجبار .

افزون بر آن ، در قرآن کریم که کتاب هدایت است ، تکوین محض و بدون هدایت نیست ، از این رو حتی براساس احتمال پیش گفته ، به دنبال حکم تکوینی (محال بودن تأثیر اکراه بر عقیده) حکم تشریحی ارشادی فقهی نیز هست که عدم جواز اکراه در دین است .

نتیجه آنکه آیه بیانگر حکم تکوینی نیست ، بلکه دربردارنده حکم تشریحی مولوی جایز نبودن اکراه است .

بررسی اقوال چهارگانه حکم تشریحی

۱. عدم جواز اکراه مطلقاً ؛ جمله (لا اکراه فی الدین) با توجه به علت آن ، یعنی (قد تبین الرشد من الغی) ، بر عدم جواز اکراه به طور مطلق دلالت دارد ، پس کافر یا مشرک را به پذیرش اصل توحید و نیز اهل کتاب را بر پذیرش "نبوت خاص" نباید واداشت .
۲. جواز اکراه پیش از تبیین حق و عدم جواز اکراه پس از آن ؛ این تفصیل صحیح است ؛ ولی از آیه استفاده نمی شود ، چون موضوع نفی اکراه در آیه ، در فضای تبیین رشد از غی است و آیه درباره غیر آن ساکت است .

۳. عدم جواز اکراه پیش از تبیین و جواز اکراه پس از آن ؛ زیرا آیات جهاد ناسخ آیه (لا اکراه فی الدین) است . این قول صحیح نیست ، چون ظاهر آیه ، اکراه پس از تبیین را نفی می کند و ادعای نسخ آیه نیز اشکالاتی دارد که ذیل عنوان آینده به آن اشاره خواهد شد .

۴. جواز اکراه به طور مطلق ؛ برای اثبات آن به آیه (فاذا انسلخ الاشهر)

صاحب مفردات قرآن در مفهوم و مراد آیه احتمالاتی را بدین شرح ذکر کرده است .

اول - تحقیقا گفته شده که آن عمل یعنی اکراه نداشتن در دین در آغاز اسلام بوده بطوریکه اسلام بر انسانی عرضه میشده تا می پذیرفت و اجابت می کرد وگرنه ترک و رها می شد .

دوم - آیه در مورد اهل کتاب بوده که هر گاه می خواستند جزیه بپردازند و ملتزم شرایط آن می شدند آنها را به حال خود می گذاشتند .

سوم - معنی - لا اکراه فی الدین - این است که اگر کسی بر قبول دین باطلی مجبور می شد و به آن اعتراف می کرد و داخل می شد حکمی برای آن نبوده چنانکه گفت :

(الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان - ۱۰۶ / نحل) (یعنی هر کس به زبان و با اجبار بخدا کافر شود ولی دلش به ایمان ثابت باشد از شمول کفر خارج است .

چهارم - لا اکراه فی الدین - یعنی در آخرت به آنچه را که انسان در دنیا از طاعات با اکراه و از روی بی میلی انجام داده توجه نمی شود و به حساب نمی آید زیرا خدای تعالی سرائر و انگیزه ها را معتبر می شمرد و جز اخلاص را خشنود نمی دارد و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

"الاعمال بالنیات"

و نیز فرمود :

"أخلص یکفک القیل من العمل"

پنجم - معنای - لا اکراه فی الدین این است که در حقیقت تکالیفی که خداوند برای آنها معین کرده انسان در آنها او را بر کاری مکروه وادار نمی شود بلکه رسیدن به بهشت و پذیرش نعمت های ابدی و جاودانه است که انسانها بر آنها وادار و تحمیل می شوند و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله گفت :

"عجب ربکم من قوم یقارون الی الجنه بالسلاسل"

ا[پروردگارتان از مردمی که با زنجیرها بسول بهشت راه می یابند و کشانده می شوند در عجب است].

ششم - دین در آیه فوق همان جزاء است ، معنیش این است که خداوند بر پاداش و جزاء دادن ناخشنود نمی شود بلکه آنگونه که می خواهد به کسی که سزاوار پاداش اخروی است آنطور که می خواهد عمل می کند .

علت این که در دین اکراه نیست

خدای تعالی دنبال جمله " لا اکراه فی الدین " ، جمله " قد تبین الرشد من الغی " ، را آورده ، تا جمله اول را تعلیل کند ، و بفرماید که چرا در دین اکراه نیست ، و حاصل تعلیل این است که اکراه و اجبار - که معمولاً از قوی نسبت به ضعیف سر می زند - وقتی مورد حاجت قرار می گیرد که قوی و ما فوق (البته به شرط اینکه حکیم و عاقل باشد ، و بخواهد ضعیف را تربیت کند) مقصد مهمی در نظر داشته باشد ، که نتواند فلسفه آن را به زیر دست خود بفهماند ، (حال یا فهم زیر دست قاصر از درک آن است و یا اینکه علت دیگری در کار است) ناگزیر متوسل به اکراه می شود ، و یا به زبردست دستور می دهد که کورکورانه از او تقلید کند و ...

و اما امور مهمی که خوبی و بدی و خیر و شر آنها واضح است ، و حتی آثار سوء و آثار خیری هم که به دنبال دارند ، معلوم است ، در چنین جایی نیازی به اکراه نخواهد بود ، بلکه خود انسان یکی از دو طرف خیر و شر را انتخاب کرده و عاقبت آن را هم (چه خوب و چه بد) می پذیرد و دین از این قبیل امور است ، چون حقایق آن روشن ، و راه آن با بیانات الهیه واضح است ، و سنت نبویه هم آن بیانات را روشن تر کرده پس معنی "رشد" و "غی" روشن شده ، و معلوم می گردد که رشد در پیروی دین و غی در ترک دین و روگردانی از آن است ، بنابراین دیگر علت ندارد که کسی را بر دین اکراه کنند .

محقق دوانی در تبیین فلسفی ای موضوع می فرماید : ممکن در استحصال کمال مفتقر است بغیری ، که صاحب صفات کمالیه بل عین او باشد ، و صاحب چنین صفات واجب الوجود است عزوجل پس احتیاج ماهیت ممکن بسوی واجب متعال بر وجه استحصال کمال بود ، و ظهور مراتب کمال و صدور آنها از واجب بی مثال ، در افراد عالم شده و ضعفا بحسب استعدادات ایشان است قبولا و شأنا و از اینجا معلوم شد ، که از فاعل مطلق چیزی صادر می شود ، که ذات معلول

مفتقر بآن و مستعد آن باشد . کما ورد فی التنزیل (لا اکراه فی الدین) پس هر چه در عالم موجود است ، کمال اوست زیرا که صدور این امر که در عالم است بآن وجه است که معلول بدان مفتقر است .

و این آیه شریفه یکی از آیاتی است که دلالت می کند بر اینکه مبنا و اساس دین اسلام شمشیر و خون نیست ، و اکراه و زور را تجویز نکرده ، پس سست بودن سخن عده ای از آنها که خود را دانشمند دانسته ، یا متدین به ادیان دیگر هستند ، و یا به هیچ دینانی متدین نیستند ، و گفته اند که : اسلام دین شمشیر است ، و به مسئله جهاد که یکی از ارکان این دین است ، استدلال نموده اند ، معلوم می شود .

جواب از گفتار آنها در ضمن بحثی که قبلا پیرامون مساله "قتال" داشتیم گذشت ، در آنجا گفتیم که آن قتال و جهادی که اسلام مسلمانان را به سوی آن خوانده ، قتال و جهاد به ملاک زورمداری نیست ، نخواستہ است با زور و اکراه دین را گسترش داده ، و آن را در قلب تعداد بیشتری از مردم رسوخ دهد ، بلکه به ملاک حق مداری است و اسلام به این جهت جهاد را رکن شمرده تا حق را زنده کرده و از نفیس ترین سرمایه های فطرت یعنی توحید دفاع کند ، و اما بعد از آنکه توحید در بین مردم گسترش یافت ، و همه به آن گردن نهادند ، هر چند آن دین ، دین اسلام نباشد ، بلکه دین یهود یا نصارا باشد ، دیگر اسلام اجازه نمی دهد مسلمانی با یک موحد دیگری نزاع و جدال کند ، پس اشکالی که آقایان کردند ناشی از بی اطلاعی و بی توجهی بوده است .

لغو بودن اکراه و اجبار بر عقیده

عقیده از آن جهت که مطلب قلبی است و با مبادی درونی ، خواه معرفت شناسی و خواه روانشناسی ، پدید می آید و بدون آنها پدید نمی آید و با زوال آنها رخت برمی بندد ، هرگز به وسیله اموری که خارج از مبادی نفسانی است اعم از تهدید و تحبیب ، حاصل نخواهد شد ، چنان که جبر همانند تفویض ممتنع است .

آنچه پیغمبران می خواهند ایمان است نه اسلام ظاهری و اظهار اسلام ، و ایمان اجبار بردار نیست چون ایمان اعتقاد است ، گرایش است ، اعتقاد است . اعتقاد را که با زور نمی شود ایجاد

کرد ، علاقه و مهر محبت را که به زور نمی شود ایجاد کرد ، گرایش باطنی را که به زور نمی شود ایجاد کرد .

خلاصه منطق قرآن این است که در امر دین اجباری نیست ، برای اینکه حقیقت روشن است ؛ راه هدایت و رشد روشن ، راه غی و ضلالت هم روشن ، هر کس می خواهد این راه را انتخاب کند و هر کس می خواهد آن راه را .

تذکر

لا اکراه فی الدین :

خبری : حکم شرعی - خبری است ولی معنای امر دارد . امر هم از اقسام انشاء است لذا یک اصل اخلاقی می شود .

انشایی : باید و نباید

(بیشتر اشاره به اصل اخلاقی دارند)

در ظاهر هم اکراه باشد در باطن اکراه نیست .

- امر فی صوره الخبر - جمله خبری است با معنای امری .

المیزان : دو احتمال :

جمله خبری - اکراه در دین نهی شده است - از اساس در اصل دین اکراه نیست .

جمله انشایی - نباید مردم را بر اعتقاد و ایمان مجبور کنید . اساساً نباید اتفاق بیفتد .

الخ

آیات مرتبط

بیداری فطرت توحیدی انسان ها با قرآن / " فطرت الله التي فطر الناس عليها "

متن قرآن ، سوره الروم ، آیه ۳۰ :

" فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین القیم

و لكن اکثر الناس لا یعلمون "

پس روی خود را با گرایش تمام به حق به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییر پذیر نیست این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند .

سوره بقره ، آیه ۲۱۶ :

" کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون "

"عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم"

ترجمه آیه به نثر : چه بسیار از چیزی بدتان می آید و آن برایتان خوب است .

ترجمه آیه به نظم :

چه بسیار وقتو زمانی بود که چیزی شمارید مکروه و بد

اگر چه که خیر است در آن نهان ولیکن نباشید آگاه از آن

شاید که چو وابینی خیر تو در این باشد غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل

هر چه بر تو آن کراهیت بود چون حقیقت بنگری رحمت بود

تذکری دیگر

لا اکراه فی الدین

یکی از انواع آزادی ها که از انواع آزادی اجتماعی شمرده می شود ، به اصطلاح امروز ، آزادی عقیده و تفکر است ؛ انسان در جمیع شئون حیاتی خود باید آزاد باشد ، یعنی مانعی و سدی برای پیشروی و جولان او وجود نداشته باشد ، سدی برای پرورش هیچ یک از استعداد های او در کار نباشد .

یکی از مقدس ترین استعدادهایی که در بشر هست و شدیداً نیازمند به آزادی است ، تفکر است - و فعلاً عرض می کنیم فکر و عقیده ، که بعد میان این دو تفکیک خواهیم کرد - بلکه مهم ترین قسمتی از انسان که لازم است پرورش پیدا کند ، تفکر است و قهراً چون این پرورش

نیازمند به آزادی ، یعنی نبودن سد و مانع در جلو تفکر است ، بنابراین انسان نیازمند به آزادی در تفکر است .

امروز هم می بینیم مسئله ای بسیار مهم و قابل توجه به نام آزادی عقیده در جهان مطرح است ؛ خصوصاً بعد از انتشار اعلامیه های حقوق بشر . در مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر ، ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند ، به عنوان بالاترین آرمان بشری اعلام شده است .

آیه دیگر قرآن می گوید : (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی) دین و ایمان اجباری نیست ف راه واضح است ؛ من از شما فقط تفکر و دقت می خواهم . اساساً ایمانی که اسلام می خواهد ، قابل اجبار کردن نیست ، امکان اجبار ندارد ؛ مگر می شود کسی را آن طوری که اسلام از او ایمان می خواهد ، مجبور کرد ؟ اگر ممکن باشد که بچه ای را به فلک ببندند ، این قدر چوب به او بزنند تا یک مسئله را حل کند ، چنین چیزی نیز ممکن است ؛ زیر چوب کسی نمی تواند مسئله حل کند . او را باید آزاد گذاشت ، فکرش را باید آزاد گذاشت تا مسئله را حل کند . عقیده اسلامی یک چنین چیزی است .

تفسیر آیه در آینه تفاسیر

۱. پژوهش های قرآنی علامه شعرانی ج ۱ ۲۰۶

لا اکراه فی الدین

مؤلف : هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام ، یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس بر اسلام آوردن .

علامه شعرانی در مذهب مالک و ابوحنیفه از مشرکین هم می توان جزیه گرفت و ذمی می شوند . و در مذهب ما این حکم خاص اهل کتاب است . به هر حال این آیه مطلقاً منسوخ نیست ، چون اجبار در قبول دین نیست و کافر مختار است جزیه دهد و به دین خود باقی ماند و جزیه مالیات سری است .

۲. ترجمان فرقان ج ۱ ۱۹۳

لا اكراه فى الدين ؛ دين - در اصل لغت و بر مبنای مفهوم قرآنى - كلاً به معنای طاعت است ، چه حق باشد و چه باطل ، و این "لا اكراه فى الدين" كلاً اجبار ناخواسته و كراهت آمیز را در كل دين به طور كلى و استغراقى سلب کرده ، و دليلش هم "قد تبين الرشد من الغى" آمده ، روى این اصل این سلب كلى در اختصاص كسانى است كه راه از بی راهه برایشان پیدا و روشن است . كه اگر ناپیدا و تاریك باشد اصولاً نه موضوع اكراه است و نه لا اكراه ، و این دين و طاعت داراى دو بخش است .

۳. ترجمه تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ۳۳۳

لا اكراه فى الدين ؛ اكراه و اجبارى در دين نيست و امور مذهب بر قدرت و اختيار مبتنى است نه بر اجبار . مانند آیه شریفه : و لو شاء ربك لامن من فى الارض ، "اگر خدا می خواست می توانست تمام مردم روى زمین را به زور وادار كند ايمان بیاورند ، ولى چنین نكرد و آنان را آزاد گذاشت ، تا به اختيار خویش ايمان آورند" (يونس / ۹۹).

و گفته شده "لا اكراه فى الدين" به معنی "لا تكرها فى الدين" است . يعنى ، كسى را مجبور به پذیرش دين نكنید . سپس گفته اند : این آیه با آیه سيف نسخ شده است . و نیز گفته شده : این آیه فقط درباره اهل كتاب است ، در صورتی كه "جزیه" پردازند .

۴. ترجمه تفسیر كاشف ج ۱ ۶۸۱

لا اكراه فى الدين . اگر ما به طور مستقل و جدا از سياق آیه به این واژه نظر افكنیم ، می فهمیم كه خداوند حكمی را تشریح نكرده كه در آن اندكى اجبار وجود داشته باشد و اگر انسان سخنى را از روى اجبار بگوید عملی را انجام دهد ، از دیدگاه شریعت هیچ ارزش دنیوی و اخروی ندارد ؛ ولى از جمله قد تبين الرشد من الغى كه علت عدم اجبار را بیان می كند ، چنین بر می آید كه "فى" در این جا به معنای "على" است يعنى ؛ "لا اكراه على الدين".

۵. ترجمه تفسیر مجمع البیان ج ۳ ۱۱۳

"لا اكراه فى الدين" در اینکه این آیه درباره چه دسته ای است ۵ قول است :

- ۱- درباره اهل كتاب فقط كه از آنها "جزیه" گرفته می شد (از : حسن، قتاده و ضحاک) ۲-
- درباره همه كفار ولى پس از آن با آیه قتال نسخ شد (از سدی) ۳- مراد این است كه اگر

کسی پس از جنگ وارد اسلام شد نگوئید که به اکراه ، اسلام را پذیرفته است زیرا پس از جنگ وقتی به میل و رضای خودش مسلمان شد اسلامش درست است و او مجبور نبوده است (از زجاج) ۴- این آیه درباره دسته ای معین از انصار نازل شد همانطور که از ابن عباس نقل کردیم . ۵- هدف ، دسته مخصوصی نیست بلکه بطور کلی معنای آیه این است که در دین که یک مسئله اعتقادی و قلبی است ، اکراه و اخبار نمیباشد و بنده ، آزاد و مخیر است و اگر کسی را به گفتن شهادتین مجبور نمایند و او هم بگوید این گفتن ، دین نیست و متقابلا کسی را مجبور کنند و کلمه کفر آمیز بگوید ، کافر نخواهد بود . زیرا ایمان و کفر مربوط بزبان نیست و به قلب و باطن بستگی دارد و مقصود از دین هم همان دین معروف یعنی اسلام است یعنی دینی که خدا ، آن را برگزیده است .

۶. تفسیر اثنی عشری ، ج ۱ ، ص : ۴۶۰

لا اکراه فی الدین : نیست هیچ اکراهی در قبول دین اسلام ، یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را به اسلام آوردن ؛ زیرا اکراه عبارت است از الزام نمودن غیر را به فعلی که مایل نباشد ، و آن نقض غرض الهی و منافات با تکلیف ، و موجب لغویت ثواب و عقاب است . بنابراین در اسلام و ایمان اجبار و الزامی نخواهد بود بلکه دائره اختیار می باشد .

۷. تفسیر احسن الحدیث ج ۱ ۴۷۹

این جمله روشن می کند که در دین تحمیلی نیست انبیاء و مخصوصا پیامبر اسلام مردم را به چیز ناشناخته ای دعوت نکرده اند و نگفته اند چه بفهمید و چه نفهمید باید بپذیرید ، بلکه به حکم "قد تبین ... " به چیز شناخته شده ای خوانده اند علی هذا مراد از اکراه آن است که به کسی بگویند قبول کن اگر چه نمی فهمی تقلید کن و دم نزن .

۸. تفسیر حسینی (مواهب علیه) ۸۷

لا اکراه هیچ اکراهی نیست فی الدین در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچ کس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان به برآوردن اسلام بشرط قبول جزیه .

۹. تفسیر خسروی ج ۱ ۳۳۵

"لا اكراه" ای لا جبر و لا إكراه ، گویند : أكراه على الأمر ای أجبره عليه على كره منه . یعنی اجبار و الجائی بر دخول در دین نیست .

۱۰. تفسیر خلاصه منهج الصادقین ج ۱ ۱۵۷

اكراه فی الدین هیچ اكراهی و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام یعنی باكراه یهود و نصاری و مجوس را بر اسلام نباید داشت قد تبین الرشد بدرستی که روشن شده است راه راست من العی از گمراهی یعنی كفر از ایمان و حق از باطل متمیز است چه بدلیل های روشن ثابت گشته که ایمان راه راستی است که موصلست بسعادت ابدی و كفر گمراهی کشنده است بشقاوت سرمدی و چون این معنی بر هیچکس پوشیده نیست پس همه کس باختیار خود مبادرت خواهد کرد بایمان بجهت رسیدن به سعادت و نجات و احتیاج نخواهد داشت باكراه و الحاح و گویند که این مخصوص نیست باهل کتاب بلکه عام است و منسوخ شده بآیه جاهد الكفار و المنافقین و اغلظ علیهم .

۱۱. تفسیر شریف لاهیجی ج ۱ ۲۵۳

لا اكراه فی الدین هیچ گونه اكراهی و اجباری نیست در قبول کردن دین اسلام و داخل شدن در آن قد تبین الرشد من العی بتحقیق ظاهر شده و تمیز یافته بسبب دلایل واضحه راه راست که ایمانست از گمراهی که آن كفر است .

۱۲. تفسیر عاملی ج ۱ ۵۱۵

كشوف نوشته است : قتاده و ضحاک و جماعتی مفسران گفتند : معنی آیت آن است که : پس از آنکه عرب باسلام درآمدند بر هیچکس اكراه نیست از اهل کتاب و مجوس و صابئان اگر جزیت در پذیرند . و آن عرب که بر ایشان اكراه رفت از آن بود که امتی امی بودند و ایشان را کتابی نبود که می خواندند . و مصطفی صلی الله علیه و آله می گفت : "اهل هذه الجزيرة لا یقبل منهم الا الاسلام" . و گفته اند : معنی اكراه آن است که هر چه مسلمانان را بناکام بر آن دارند از بیع و طلاق و نکاح و سوگند و عتق آن لازم است .

ابوالفتوح نوشته است : زجاج گفت : "لا اكراه فی الدین من قول العرب اكرهت فلانا اذا نسبتہ الی الكره" و معنی آن است که آن را که در اسلام آید مگوی : تو مکرهی ایمان باكراه آوردی او را نسبت نکنی با اكراه .

۱۳. تفسیر قرآن مهر ج ۲ ۲۷۳

هیچ اکراهی در (پذیرش) دین نیست ، (چرا که) بیقین (راه) هدایت از گمراهی ، روشن شده است . بنابراین کسی که به (معبود) طغیانگر کفر ورزد ، و به خدا ایمان آورد ، پس بیقین به دستاویزی استوار تمسک جسته است ، که هیچ گسستنی برایش نیست . و خدا ، شنوای داناست .

۱۴. تفسیر کوثر ج ۱ ۵۹۳

لا اکراه فی الدین ... جایگاه ایمان و اعتقاد و باورهای دینی در وجود انسان قلب و روح انسان است و شک نیست که فشار خارجی و زور و اجبار ، راهی در آنجا ندارد و ممکن نیست کسی را به داشتن یک اعتقاد مجبور کرد . این آیه در صدد بیان همین حقیقت است و برای کسانی که می پنداشتند که با زور و تهدید می توان کسی را وادار به قبول یک عقیده کرد ، تذکر می دهد که دین یک امر قلبی و باطنی است و زور و تهدید در آن راهی ندارد و انسان باید با عقل و درک خود و با توجه به دلائل و حجتها ، دینی را باور کند .

۱۵. تفسیر نور ج ۱ ۴۰۷

در (پذیرش) دین ، اکراهی نیست . همانا راه رشد از گمراهی روشن شده است ، پس هر که به طاغوت کافر شود و به خداوند ایمان آورد ، قطعاً به دستگیره محکمی دست یافته ، که گسستنی برای آن نیست . و خداوند شنوای دانا است .

۱۶. جلاء الأذهان و جلاء الأحزان ج ۱ ۳۳۶

واقدی گفت : [لا اکراه فی الدین] بعد اسلام العرب ، برای آنکه عرب امتی بودند امی ایشان را کتابی نبود ، خدای تعالی رسول را فرمود که از عرب قبول مکن الا اسلام یا تیغ ؛ و اهل کتاب را حکمی دیگر نهاد و آن جزیه بود ، گفت : اینان را اکراه مکن بعد از قبول جزیه و گفته اند : معنی این است که آن را که در اسلام آمد مگوئید که : تو مکرهی ایمان باکراه آوردی و او را نسبت باکراه مکنید چنانکه گفت : " و لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض الحياه الدنيا".

۱۷. حجه التفاسیر و بلاغ الإکسیر ج ۱ ۲۱۱

لا إكراه ... عليهم

هیچ گونه اجباری در انتخاب دین اسلام نیست [زیرا اقرار زبانی ، دین محسوب نیست ، و دین ، محتاج به عقد قلبی است - هر کس می خواهد اسلام بیاورد ، بیاورد و هر که نمی خواهد ، نیاورد و با پرداخت مالیات ناچیزی (جزیه) در امان اسلام است .

۱۸. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن ج ۳ ۴۱۳

قوله : لا اکراه فی الدین ، مجاهد گفت : آیت در مردی انصاری آمد که غلامی سیاه داشت او را صبیح گفتند ، او را اکراه می کرد بر اسلام .

سدّی گفت : در حقّ مردی انصاری آمد که او را ابوالحصین گفتند ، او دو پسر داشت . جماعتی از بازرگانان از شام به مدینه آمدند و آن پسران او را دعوت کردند با ترسایی . ترسا شدند و با ایشان برفتند . او به نزدیک رسول آمد و گفت : یا رسول الله ! کسی از عقب ایشان بفرست و ایشان را باز آر و زجر کن تا [با] مسلمانی آیند .

خدای تعالی این آیت بفرستاد : لا اکراه فی الدین . آن مرد انصاری را خوش نیامد ، و در دلش از رسول خدای چیزی بود ، آیت آمد : فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم الایه ، و این پیش از آیت قتال بود ، آنکه این آیت به سوره براءت منسوخ شد فی قول ابن مسعود و ابن زید و . و دیگر مفسران گفتند : آیت منسوخ نیست .

سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که در انصاریان چون زنی بودی که او را فرزند بنماندی ، او گفتی بر سبیل نذر که : اگر مرا فرزندی بماند به جهودانش دهم ، و این پیش اسلام بود . چون اسلام پدید آمد ، از اینان جماعتی در بنی النّضیر بودند .

۱۹. کشف الاسرار و عده الابرار ج ۱ ۶۹۵

لا اکراه فی الدین - بنا کام در دین آوردن نیست . بر این وجه کلمت منسوخ است بآیت فرمان بقتال .

۲۰. ترجمه تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده ج ۳ ۹۴

مقصود در اینجا اسلام حقیقی است که آ « راه به ایمان است که طریق آرت می باشد ، یا اینکه مقصود ایمان حقیقی است که عبارت از بیعت خاص و لوی است که از آن به ولایت تعبیر می شود .

و ممکن است مقصود سلوک به آخرت به سبب ایمان باشد و لذا اکراه را از آن نفی کرد ، و گرنه دین به معنی مطلق اسلام یا عبادت یا طاعت یا سیره یا ملت . بیشتر وقت ها با شمشیر حاصل می شود ، چنانکه پیامبر فرمود : من نبی شمشیر هستم . ولی در اسلام حقیقی و ایمان حقیقی و سلوک به آخرت امکان اکراه وجود ندارد ، زیرا آنها امر معنوی هستند و اکراه جسمانی در آنها متصور نیست .

یا اینکه می گوئیم : دین جز ولایت و بیعت خاص و لوی و قبول دعوت باطنی چیز دیگری نیست ، و چیزهائی غیر از این ها اگر دین نامیده می شوند . از باب این است که مقدمه آنهاست ، یا مسبب آنها ، با هم شکل و مشابه آنها ، و در ولایت اکراه نیست .

و ممکن است مقصود این باشد که بعد از تمامیت حجت به سبب قبول رسالت و تصریح رسول صلی الله علیه و آله بر صاحب دین دیگر اکراهی در دین نیست .

۲۱. منهج الصادقین فی إلزام المخالفین ج ۲ ۹۷

حقتعالی آیه فرستاد لا اکراه فی الدین هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس بر اسلام آوردن چه اکراه در حقیقت عبارت است از الزام غیر فعلی را که وی در آن خیریتی نبیند .

۲۲. ترجمه اسباب نزول ص : ۴۷

مجاهد گوید : آیه بالا درباره مردی از انصار نازل شد که غلام سیاهی را به نام صبیح داشت و می خاست وی را بالاجبار مسلمان سازد .

مسروق گوید : مردی از طایفه بنی سالم بن عوف دو پسر داشت که پیش از بعثت پیغمبر (ص) مسیحی شده و به شام رفته بودند . و پس از آمدن پیغمبر (ص) به مدینه همراه کاروان مسیحی که خوراکی حمل می کرد به مدینه آمدند . پدر نزد پسران رفته بدیشان درآویخت و گفت : به خدا رهایتان نکنم تا مسلمان شوید . امتناع ورزیدند .

و آیه بالا نازل شد .

۲۳. أطیب البیان فی تفسیر القرآن ، ج ۳ ، ص: ۱۹

اکراه بمعنی اجبار است که کسی را وادار کنند بر فعلی که بدون اختیار از او صادر گردد . و در حدیث رفع یکی از نه چیز است که از این امت برداشته شده (ما استکرها علیہ) است که اگر کسی عملی از روی کره و جبر از او صادر شد مسئولیتی ندارد و آثار هم بر او مترتب نمیشود ، مثلاً جبراً و کرها بفروشد یا بخرد یا ازدواج کند یا عمل زشتی از او صادر شود آن معامله و ازدواج صحیح نیست مگر بعد از زوال اکراه با اختیار امضاء و اجازه کند و گناهی هم بر او نیست .

تذکری دیگر

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم . اکراه و اجباری در دین داشتن و ایمان آوردن نیست ، راه راست از کثر راهی (بواسطه ی پیغام رسول) نموده شده پس هر کس به معبودی جز خدای یکتا کافر شود و بخدای یگانه ایمان آورد ، دست در گوشه ی استواری زده که آنرا شکستن نیست و خداوند شنوا و دانا بهر چیز است . (تفسیر ادبی عرفانی قرآن مجید ، خواجه عبد اله انصاری به فارسی نگارش حبیب اله آموزگار ، جلد اول ، ص ۱۰۶)

پاسخ به شبهه

سوال : مگر خداوند نفرموده است که "لا اکراه فی الدین - یعنی در دین هیچ اجباری وجود ندارد" ، پس چرا نظام اسلامی و یا خانواده ، ما به رعایت واجبات یا پرهیز از محرمات دینی اجبار می کنند !؟

پاسخ : اگر معنای این بخش از آیه ی مبارکه این بود که در دین هیچ اجباری نیست و مردم آزاد و مجازند که هر اعتقادی داشته باشند و هر کاری دلشان می خواهد انجام دهند ، دیگر خداوند متعال نه تنها پیامبر ، کتاب و احکامی ارسال و انزال نمی نمود ، بلکه بهشت و جهنمی نیز نمی آفرید و آن وقت تازه این سؤال مطرح می شد که اصلاً نتیجه ی این آفرینش و سفر به دنیا و گذر از آن چیست ؟ پس چه فرقی بین عالم و جاهل ، مؤمن و کافر ، ظالم و مظلوم و ... وجود دارد و مگر خداوند حکیم انسان را بیهوده آفریده و یله رها کرده است و مگر عادل نیست العیاذ

بالله]. وانگهی مگر می شود که انسان در باور یا انجام عملی آزاد و مجاز باشد ، اما در نهایت محاکمه گردد که چرا چنان نکردی ؟

پس با رجوع به "عقل" و هم چنین آیات قرآن کریم و احکام و بشارت ها و اندازها و احکام و خودی که باید در دنیا اجرا شود و جزا و عقابی که در آخرت داده می شود ، معلوم می گردد که منظور از ایه ، اعطای چنین آزادی و مجوز ارتکاب به هر عملی نیست .

باید دقت شود که اگر چه آیه مبارکه به "اجباری در دین نیست ترجمه می شود" و این معنا صحیح هم هست ، اما هر دو واژه ی "اکراه" و "اجبار" عربی است . پس اگر اراده ی خداوند بر این تعلق می گرفت که در گرایش به دین و انجام اوامر الهی هیچ اجباری نباشد ، می فرمود : "لا اجبار فی الدین" ! ولی فرمود : " لا اکراه فی الدین " یعنی اکراهی در دین وجود ندارد . و معنای اکراه بسیار وسیع تر از اجبار است . هر چند که "اجبار" را نیز حمل می کند .

واژه ی "اکراه" یعنی چیزی که نزد انسان ناخوشایند باشد و شاید از آن جهت در مورد اجبار نیز به کار می رود که انسان از "اجبار" و کار اجباری که قبولش ندارد ، خوشش نمی آید .

پس ، از این بخش آیه ی مبارکه قبل از آن که معنای اجبار را اخذ کنیم ، می فهمیم که در دین خدا هیچ مطلب یا دستوری که فطرت و عقل انسان آن را نپسندد و نسبت به آن اکراه داشته باشد ، وجود ندارد و به همین دلیل هم "دین" اجباری نیست .

اما در خصوص حمل واژه به معنای "اجبار" نیز باید دقت شود که فرمود : "اجباری در دین نیست" . چرا که دین یک مسئله ی اعتقادی و قلبی است و هیچ انسانی نمی تواند با جبر و زور اعتقادی را بر دیگری القاء نماید . لذا دین اجباری نفی می شود . چنین دینی نه واقعاً دین است و نه مقبول می افتد . و اگر دقت شود در اسلام [تشیع] قید شده است که "اصول دین" تحقیقی است و تقلید در اصول جایز نیست . یعنی انسان باید با عقل و قلب بدان برسد نه با تقلید از دیگران . و این مهم یکی از معانی روشن "در دین اجباری نیست" می باشد .

مرحومه علامه طباطبایی در ذیل این آیه می فرماید : "در جمله : "لا اکراه فی الدین" ، دین اجباری نفی شده است ، چون دین عبارت است از یک سلسله معارف علمی که معارفی عملی به دنبال دارد ، و جامع همه آن معارف ، یک کلمه است و آن عبارت است از "اعتقادات" ، و اعتقاد و ایمان هم از امور قلبی است که اکراه و اجبار در آن راه ندارد ، چون کاربرد اکراه تنها در اعمال

ظاهری است ، که عبارت است از حرکاتی مادی و بدنی (مکانیکی) ، و اما اعتقاد قلبی برای خود ، علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد و محال است که مثلاً جهل ، علم را نتیجه دهد ، و یا مقدمات غیر علمی ، تصدیقی علمی را بزاید . "المیزان (ترجمه) ، جلد ۲ ، ص ۵۲۳.

نکته ی مهم دیگری که برای فهم بهتر منظور آیه ی کریمه باید بدان دقت نمود ، ترفند دشمنان در نیمه خوندن آیه و حکم بر اساس آن است (!؟) در صورتی که این آیه ادامه ای دارد که هم علت اجباری نبودن دین را توضیح می دهد و هم نتیجه ی اعتقاد و عمل به دین مؤمنان را که عکس اش برای کفار ثابت است بیان می نماید . آیه چنین است :

لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسک بالعروه الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم (البقره - ۲۵۶)

در دین هیچ اجباری نیست . (چرا که راه) هدایت از گمراهی مشخص شده است . پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد ، به چنان رشته استواری چنگ زده که هیچ گاه گسسته نگردد . خدا شنوا و داناست .

و در آیه ی بعد نیز نتیجه ی عدم ایمان و عمل به دین را که خلود در جهنم و عذاب آتش قید می نماید :

الله ولی الذین ءامنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خلدون (البقره - ۲۵۷)

خدا ولیّ مؤمنان است . ایشان را از تاریکی ها به روشنی می برد . و آنان که کافر شده اند ، طاغوت ولیّ آنهاست ، که آنها را از روشنی به تاریکی ها می کشد . اینان جهنمیانند و همواره در آن خواهند بود .

پس ، یک معنای "در دین اجباری نیست" همین است که خداوند متعال : انسان را (مانند ملائک یا حیوانات یا سایر موجودات" مجبور نیافریده است و به رغم این که اعتقاد به خداوند و انجام دستورات دینی را بر او واجب ساخته ، او را مجبور و بی اختیار نیافریده است ، بلکه با اعطای عقل و اختیار ، او را اشرف قرار داده و سپس با ارسال انبیاء راه را نیز برای او روشن نموده و عواقب هر راهی را نیز با صراحت و روشنی بیان نموده است . پس بدیهی است که انسان عاقل و سالم ،

راه رشد را بر گمراهی ترجیح می‌هد و بر می‌گزیند و اگر چنین ننمود، مجازات و عذاب دنیوی و اخروی حق اوست. نه این که مجاز است هر راهی خواست برود و هر کاری خواست انجام دهد.

حال که دانستیم "اجبار" فقط بر بدن و اعمال فیزیکی ممکن است نه بر باورهای قلبی و اعتقادی، ممکن است این سؤال پیش آید که پس چرا نظام اسلامی ما را در اموری مجبور می‌کند و در صورت نافرمانی عقاب هم می‌شویم، در صورتی که ما باوری نداریم و اگر کاری را هم انجام دهیم، از روی اجبار است.

باید دقت شود که "مجبور نیستید" به معنای "مجاز هستید" نمی‌باشد و عقاب دنیوی و اخروی نیز برای همین منظور وضع شده است. به عنوان مثال: "مجبور نیستی نماز بخوانی یا روزه بگیری" یعنی به تو اختیار اطاعت یا تخلف داده‌ام، نه این که مجازی دلت خواست بخوان و دلت خواست نخوان! مضافاً بر این که اسلام اجازه نمی‌دهد به بهانه‌ی آزادی، حقوق دیگران پایمال گردیده و اقشار متفاوت مورد ظلم واقع شوند. لذا هر کسی آزاد است که در خلوت خود گناه کند و راه جهنم را بپیماید. اما اگر گناه و فساد خود را علنی و فرافکنی کرد و حقوق و امنیت دیگران را به مخاطره انداخت، معلوم است که جلوی او را می‌گیرند و مجازاتش هم می‌کنند.

دقت شود که طرح این گونه شبهات برای بی‌رنگ کردن دینداری مسلمانان و در نهایت دعوت و آلوده نمودن آنها به گناه است. و گرنه همین بشر، حتی در مقابل قوانینی که خودش وضع می‌کند (چه صحیح باشد و چه غلط) اجبار و ضمانت اجرایی در نظر می‌گیرد و سرپیچی از آنها را مستوجب پرداخت جریمه، تحمل زندان، حبس ابد و حتی اعدام می‌داند، اما نوبت به اطاعت اوامر الهی که می‌رسد، مدعی می‌شود که خدا خود فرموده: در این اجباری نیست (!؟)

تأمل در این نکته لازم است که "اجبار" در مقابل "اختیار" است. پس تا وقتی انسان اختیار دارد که گناه نکند یا بکند، جبری بر او تحمیل نگردیده است و انسان (عادل و سالم) تا وقتی زنده است دارای اختیار است و می‌تواند گناه بکند و یا نکند - نه این که مجاز است. گ.

البته ممکن است که رعایت برخی از قوانین فردی یا اجتماعی (مانند همه قوانین فردی و اجتماعی موجود در جهان) تا حدی محدود بر او (اصطلاحاً) اجبار گردد تا موظف و مجبور شود

حقوق دیگران را ضایع ننماید ، ولی این اجباز دلیل بر سلب اختیار ذاتی او نیست و می تواند مرتکب جرم شود . چنان چه براساس قانون هیچ کس حق قاچاق مواد مخدر را ندارد و اگر کشف شود محاکمه و مجازات می شود ، اما بسیاری به آن مرتکب می گردند ، چون اختیار دارند .

پس اگر گفته شد : "در خودداری از قاچاق مواد مخدر اجباری نیست ، اما اگر کسی مرتکب این جرم شد اعدام می شود" ، آیا کسی می گوید که ما آزاد و مجازیم تا قاچاق کنیم!؟

در نتیجه ، (به غیر از خداوند متعال) کسی نمی تواند انسان را به بندگی خدا و عبادت مجبور کند ، هم چنان که کسی نمی تواند انسان را به کفر یا شرک مجبور نماید و خداوندی که به این امر قادر است نیز انسان را تا وقتی زنده است مجبور ننموده است ، ولی انسان باید عاقلانه عمل کند و اگر مرتکب خطا شد ، حتماً مجازات می شود و برای این که نه تنها به مجازات محکوم نگردد ، بلکه در نعمت دائمی زندگی کند ، باید اوامر الهی را اطاعت نماید . و هم چنین اگر حقوق و امنیت دیگران را به مخاطره اندازد ، او را با ارشاد و سپس مجازات مجبور می کنند تا رعایت کند .

منابع و مأخذ :

- مقاله بررسی اکراه و اجبار در حقوق کیفری و مدنی - آموزش حقوق شهروندی معاونت اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم دادگستری.
- ترجمه آیه ۲۵۶ سوره بقره از سایت دانشنامه اسلامی.
- مقاله عربی لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی - ابو عبدالله محمد مصطفی - لیست تفاسیر قرآن مورد اشاره و استفاده ۱۴۲۷/۶/۵.
- تفسیر ادبی و عرفانی کشف الاسرار بفارسی - نگارش حبیب اله آموزگار .
- فرهنگ الفبایی الرائد - جبران مسعود - ترجمه دکتر رضا انزایی نژاد.
- المنجد الطلاب - ترجمه محمد بندرریگی.
- فرهنگ فارسی معین - دکتر معین.
- فرهنگ فارسی عمید.
- لغت نامه دهخدا.
- المعجم المعانی عربی به عربی.

- آزادی انسان (متفکر شهید استاد مرتضی مطهری (رحمه الله) کاری از دبیرخانه بپوش
مطهر ویراستار : سید محسن هندی

-